

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقش امتنان در مساله

بحث به اینجا رسید که اگر تهیه‌ی این مثل به این قیمت سوقیه برای ضامن حرجی باشد، گفتیم چنانچه برای مالک هم حرجی باشد تعارض بین این دو حرج به وجود می‌آید و بعد از تعارض باید رجوع کنیم به ادله‌ی عامه‌ای که دلالت بر ضمان مثل دارد. فرض دیگر این بود که اگر برای ضامن حرجی باشد اما برای مالک حرجی نباشد، مستشکلی اینجا اشکال می‌کند که اگر برای مالک حرجی نباشد اما خلاف امتنان که هست، شارع بپاید لاجرج را در مورد ضامن جاری کند این خلاف امتنان بر مالک است و این احکام، یعنی لا حرج، لا ضرر، احکام امتنانی است، احکام امتنانی در همان موردی که جاری می‌شود امتنانی باشد اما خلاف امتنان بر دیگری نباشد، اگر در یک موردی از جریان لاضرر، از جریان لا حرج خلاف امتنان بر شخص دیگری شد روی مبنای مشهور که می‌گویند این ادله ادله‌ی امتنانی است اینجا نباید لا ضرر و لا حرج جاری شود.

دیدگاه مرحوم امام خمینی[1]

عرض کردیم امام (رضوان الله تعالی علیه)، اینجا سه تا جواب می‌دهند که ما اول جواب دوم و سوم را اشاره کنیم، آنها کوتاه هستند و بعد برگردیم به جواب اول که همان مسئله‌ی خطابات قانونیه است. در جواب دوم می‌فرمایند امتنان حکمت برای تشریع است اما علت برای تشریع نیست و چون عنوان علت برای تشریع را ندارد، به خاطر اینکه در یک موردی خلاف امتنان لازم می‌آید ما نمی‌توانیم رفع ید از حکم کنیم، اگر امتنان علت بود، علت آن است که حکم وجوداً و عدماً دائر مدار اوست، اثباتاً و نفیاً دائر مدار اوست، بگوئیم آنجایی که امتنان هست جاری می‌شود و در جایی که امتنان نیست جاری نمی‌شود، این در صورتی است که ما امتنان را علت قرار بدهیم در حالی که امتنان حکمت برای تشریع است، این جواب دومی که فرمودند. یعنی حالا اینجا اگر اجرای لاجرج نسبت به ضامن امتنانی است، اما نسبت به مالک امتنانی نیست و خلاف امتنان است، باشد! می‌گوئیم امتنان عنوان حکمت برای تشریع را دارد نه عنوان علت برای تشریع را. جواب سوم همان مطلبی است که ما قبلاً به یک نحو دیگری اشاره کردیم و آن این است که این ادله، لاجرج، لا ضرر، حدیث رفع، مثلاً می‌گوئیم حدیث رفع حدیث امتنانی است، این امتنان نسبت به همین صاحبان عناوینی است که این عناوین بر آنها منطبق می‌شود.

یعنی در حدیث رفع که می‌گوید رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ مِنْ أَعْيُنِهَا مَا لَا يَعْلَمُونَ است، یعنی می‌گوئیم حدیث رفع امتنانی نسبت به جاهل. اما نسبت به عالم تعرض و بیانی ندارد، حدیث رفع امتنانی است نسبت به مضطر، می‌گوئیم یک کسی در بیابان مضطر است و از گرسنگی در حال مرگ است شارع می‌گوید حالا که تو مضطری من اجازه می‌دهم بدون اینکه از مالک اجازه بگیری این غذایی که اینجا است و مالک معینی دارد را بخوری! بگوئیم این خلاف امتنان بر دیگری شد، می‌گوئیم کاری به او

نداریم، حدیث رفع بر همین مضطر باید یک امتنانی بگذارد، اما بر غیر مضطر خلاف امتنان است و کاری به آن نداریم. به عبارت دیگر در این جواب سوم می‌گوئیم ادله، این احکام، حدیث رفع، لا ضرر و لا حرج، حالا هر چه که ما گفتیم در فقه عنوان امتنانی را دارد، اما این امتنانش نسبت به صاحبان این عناوین است، یعنی چه؟ یعنی آقا الآن چه کسی مبتلا به حرج است؟ ضامن. ضامن مبتلا به حرج است، تکلیف او را شارع بیان می‌کند و می‌گوید برای تو حالا که حرج هست لازم نیست این را تهیه کنی، حالا مالک برایش خلاف امتنان می‌شود بشود! او که الآن مبتلا به حرج نبوده، تکلیفی در مورد او شارع نمی‌خواهد بیان کند، شارع دارد نسبت به صاحبان این عناوین یک حکمی را بیان می‌کند، پس این هم جواب سومی که در اینجا بیان فرمودند. به عبارت دیگر مشهور از احکام امتنانه دو تا مطلب را به دست آوردند، مطلب اول گفتند باید بر این موردی که جاری می‌شود امتنان باشد، مطلب دوم: باید بر دیگران خلاف امتنان نباشد! امام می‌فرمایند این دومی را شما از کجا به دست آوردی که بر دیگران خلاف امتنان نباشد؟

پس این را می‌خواهیم عرض کنیم؛ مشهور می‌گویند دو تا مطلب از این احکام امتنانی به دست می‌آید (1) باید بر مورد خودش امتنان باشد (2) خلاف امتنان بر غیر موردش نباشد. امام می‌فرماید اولی استفاده می‌شود و درست است اما دومی از کجای ادله استفاده می‌شود. این هم جواب سوم شد که در اینجا - باز صورت مسئله را فراموش نفرمایید - که بر ضامن حرجی است، بخواهد به بازار برود جنسی را مثل همان مالی که تلف شده که آن موقع هزار تومان بوده و الآن صد هزار تومان است بخرد و به مالک بدهد حرجی است، با توجه به آن تفکیک دیروز که عرض کردیم تفکیک خیلی دقیقی هم بود که گفتیم خود شرائش ضرری نیست، دفعش به مالک ضرری یا حرجی است، اما اینجا فرض ما این است که عدم دفعش به مالک الآن حرجی نیست اما خلاف امتنان است، مشهور که می‌گویند این ادله ادله‌ی امتنانه است، باید بگویند اینجایی که خلاف امتنان بر مالک است اینجا لاجرح در مورد ضامن هم جاری نمی‌شود، اما با این بیان که عرض کردیم جاری می‌شود. اما جواب اصلی که امام دارند و مبنایی است که خودشان اختیار کردند، می‌فرمایند این اشکال ناشی از خلط بین خطابات قانونیه و خطابات شخصی است و می‌فرمایند علما و بزرگان در فقه و اصول موارد متعددی داریم که بین خطاب قانونی و خطاب شخصی خلط کردند و گرفتار اشتباه شدند. این مطلب که بگوئیم لا حرج در مورد این شخص امتنانی باشد و در مورد مالک خلاف امتنان نباشد، امام می‌فرماید تصویرش در صورتی است که ما خطاب را - یعنی لاجرح را، ما جعل علیکم فی الدین من حرج را - یک خطاب شخصی ببینیم. اما اگر آمدیم این را خطاب قانونی دانستیم، می‌فرمایند این اشکال دیگر اصلاً مجالی برایش وجود ندارد.

حالا خطاب قانونی چیست و فرقی با خطاب شخصی چیست؟ در خطاب شخصی حاکم، شخص یا اشخاص معین، اعم از موجود و معدوم اینها را در نظر می‌گیرد، گویا خطاب به شخص می‌کند. اگر گفتیم ما جعل علیکم فی الدین من حرج خطاب شخصی است و گفتیم امتنانی است، آنجایی که شارع با لاجرح بخواهد بیاید یک حکمی را از این شخص بردارد باید بر این شخص امتنان باشد. اما اگر گفتیم شارع این خطاب ما جعل علیکم فی الدین من حرج را به عنوان یک خطاب قانونی قرار داده، در خطاب قانونی مکلف، اشخاص مکلف، احوال مکلف، هیچ در نظر گرفته نمی‌شود، آیا بر این شخص امتنان وجود دارد یا ندارد؟ اصلاً خود شخص در نظر گرفته نمی‌شود تا چه رسد به اینکه بگوئیم حالاتش، تا چه رسد به اینکه بگوئیم برایش امتنانی وجود دارد یا ندارد؟ می‌گوئیم خطاب قانونی یعنی چه؟ می‌فرماید یعنی شارع به عنوان اینکه قانونگذار است، می‌گوید یکی از قوانین من نفی الحرج است، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، حالا آن موقعی که شارع این را جعل می‌کند مکلفین را در نظر نمی‌گیرد، تا بیائیم بگوئیم نسبت به آن شخصی که لاجرح در مورد او جاری می‌شود باید امتنان باشد. در خطاب شخصی می‌گوئیم باید بر آن شخصی که لاجرح جاری می‌شود امتنان باشد، اما اگر خطاب را خطاب قانونی قرار دادیم، لازم نیست بر آن شخصی که لاجرح جاری می‌شود اصلاً امتنانی هم باشد. مشهور می‌گویند تکلیف برای تحریک است، تکلیف برای انبعاث مکلف است، تکلیف برای این است که حاکم مخاطب را تحریک کند، انبعاث پیدا کند، لذا این کلمه و این تعبیر در کلمات مشهور خیلی رایج است، می‌گویند تکلیف برای ایجاد داعی است در نفس مکلف، امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند این مطلب در جایی است که خطاب، خطاب شخصی باشد، اگر شارع شخص یا اشخاص ولو یک میلیارد، ده میلیارد نفر، اگر اشخاص را در نظر گرفت و بخواهد با لحاظ اشخاص خطاب کند باید ایجاد داعی کند، باید تحریک کند، اما می‌فرماید اگر ما خطاب را خطاب

قانونی گرفتیم در خطاب قانونی دیگر تکلیف دلالت بر تحریک ندارد، تکلیف دلالت بر ایجاد داعی ندارد، برای اینکه در خطاب قانونی اشخاص و مکلف در نظر گرفته نمی‌شود. مشهور وقتی می‌خواهند اراده‌ی تشریعی را معنا کنند، به مشهور می‌گوئیم اراده‌ی تشریعی یعنی چه؟

می‌گویند یعنی اینکه مکلف آن فعل و نبیث عن هذا التکلیف، اما ایشان می‌فرماید ما این معنا را برای اراده‌ی تشریعی قبول نداریم، تفسیر این اراده‌ی تشریعی بر اساس خطاب شخصی درست است، یعنی اینکه خطاب شخصی در آن اراده تشریعی این است که در نفس مکلف و مخاطب ایجاد داعی کند، انبعاث ایجاد کند، اما امام می‌فرمایند اگر ما گفتیم خطاب، خطاب قانونی است، اراده‌ی تشریعی معنای دیگری پیدا می‌کند، می‌گوئیم اراده‌ی تشریعی یعنی چه؟ می‌گوید اراده‌ی جعل قانون، کاری به مکلفین و اشخاص ندارد. روی خطابات شخصی، اگر مولا می‌داند این شخص این عمل را نمی‌خواهد انجام بدهد، خود مشهور هم آمدند گفتند اینجایی که مولا می‌داند اصلاً تکلیف معنا ندارد، چون جایی که انبعاث امکان ندارد، بعث هم امکان ندارد. روی خطابات شخصی مسئله این چنین است که کسی که عصیان می‌کند نمی‌تواند مورد تکلیف مولا واقع شود، اما روی خطابات قانونی فقط باید در میان مکلفین برخی از افراد باشند که این تکلیف را انجام بدهند، طوری بشود که این تکلیف لغو نباشد، آن جایی که مولا می‌داند، یک قانونی جعل می‌کند هیچ کس گوش نمی‌دهد، جعل این قانون لغو است، اما در جایی که می‌داند اکثر مردم انجام می‌دهند حالا بعضی‌ها عصیان می‌کنند اشکالی ندارد، در خطاب شخصی لازمی خطاب شخصی این است که اگر یک کسی عاصی باشد از اول مخاطب به این خطاب نباشد، اما در خطاب قانونی آن آدم عاصی، آن آدم عاجز، حالا مثال دیگر: در خطاب شخصی یک آدمی است افتاده روی زمین، قدرت اینکه بلند شود و بنشیند را ندارد، به او بگوئیم جهاد بر تو واجب است، به آدم می‌خندند، چون این خطاب شخصی لغو است، انبعاث از عاجز امکان ندارد! اما وقتی بیائیم بگوئیم جهاد واجب است.

به نحو خطاب قانونی، حالا اگر در میان مردم بعضی‌ها فلج‌اند، عاجزند، اینها اشکالی ندارد، در خطاب شخصی قدرت شرط است برای تکلیف، یعنی آن جایی که حاکم و مولا می‌خواهد تکلیف کند، مکلف باید قدرت داشته باشد، اگر قدرت نداشته باشد این تکلیف اصلاً متوجه او نمی‌شود، اما روی خطاب قانونی این تکلیف مثل یک سایه‌ای است که روی همه‌ی مکلفین می‌افتد، حالا آن مکلفی که قدرت ندارد، عاجز است، عجز برای او عذر به حساب می‌آید، روی مبنای خطابات قانونی قدرت شرط برای تکلیف نیست، آدم عاجز هم تکلیف بالای سرش قرار می‌گیرد و متوجه آن هم می‌شود، مثل اینکه بالای سر همه قرار می‌گیرد، اما حالا که قدرت ندارد این قدرت عذر است برای او، اما در خطابات شخصی قدرت شرط است برای تکلیف، این توضیح فرمایش امام که می‌فرمایند ما خطابات که در شریعت داریم خطابات قانونیه است، در خطاب قانونی مکلف، اشخاص مکلف، احوال مکلف؛ احوال مکلف عاجز است، جاهل است، عالم است، قادر است، هیچ یک از اینها در نظر گرفته نمی‌شود. اما در خطابات شخصی تمام این حالات مکلف و اوصاف مکلف باید در نظر گرفته شود. اشکال این است که مستشکل گفت چه بسا اجرای لاجر برای ضامن امتنانی باشد، برای مالک خلاف امتنان باشد، امام می‌فرماید این کسر و انکسارها و این حرف‌ها در جایی است که شما در قوانین اشخاص را در نظر بگیرید، بگوئید لاجر بر این شخص امتنانی است یا نه؟ می‌گوئیم این روی خطابات شخصی معنا دارد، روی خطابات قانونی معنا ندارد. این خطابات قانونیه را هم خود امام بیان فرموده و هم در تقریراتشان نوشته شده است. به انوار الهدایه، جلد 2، صفحه 214 تا 218 و بعد مناهج الوصول جلد 2 صفحه 25 تا 28 مراجعه کنید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1]. «و لو قبل: إن دلیل الحرج بما أنه امتناني، لا يشمل ما لو كان الأمر على خلاف الامتنان بالنسبة إلى الطرف، فلا يجرى في المقام، و إن لم يلزم حرج على المالك؛ فإن منعه خلاف الامتنان. قلنا: هذا ما اشتهر بينهم في أمثال المقام؛ من أن دليل الحرج، و الرفع، و الضرر، و نحوها مما تكون أحكاماً امتنانية لا إطلاق فيها إذا كان في مورد خلاف الامتنان و لهذا قالوا بصحة الصوم الضروري أو الحرجي إذا أقدم المكلف عليه أقول: هذا أحد الموارد التي صار الخلط فيها بين الأحكام القانونية و الشخصية سبباً

للاشتباه. و التحقيق: أن الأحكام الامتنائية إنما هي امتنائية بحسب القانون الكلى، و لا يلاحظ فيه آحاد المكلفين، فإذا كان فى جعل قانون امتنان على الأمة، كان الحكم امتنائياً، و إن فرض مصادمته فى موردٍ لشخص أو أشخاص، و كونه موجباً لحرمانهم عن حقٍّ أو ملك. كما أن المصالح و المفساد فى الأحكام على رأى العدلية ليست بمعنى كون الحكم بالنسبة إلى كلِّ أحد ذا مصلحة و كما فى الأحكام السياسية و الجزائية، فإنها أحكام امتنائية على الأمة، و إن كان فيها ضرر و حرج على الجاني. فحديث الرفع امتنانى، مع أن جواز أكل مال الغير عند الاضطرار بلا إذن صاحبه أو مع نهيهِ، خلاف المنّة بالنسبة إليه، و هذا لا ينافى الامتنان بحسب القانون. و بالجملة: الخلط بين الأحكام القانونية و الشخصية موجب لكثير من الاشتباهات، فتدبر جيداً. مضافاً إلى أن رفع اليد عن إطلاق الأدلة، لا يصحّ إلا مع إحراز الحجّة، و مع احتمال كون الامتنان فى تلك الأدلة نكتة التشريع، لا علّة الحكم، لا يصحّ رفع اليد عن الإطلاق، بل مع وجود الإطلاق و احتمال الانصراف لا يجوز رفع اليد عنه. مع أن الامتنان فى تلك الأدلة إنما هو بالنسبة إلى صاحب العناوين المذكورة لا غيرهم، بلا إشكال و شبهة، ففى حديث الرفع إنما يكون الامتنان على غير العالمين، و على المضطّرين، و غيرهما، لا على مطلق الأمة، فقلوه (صلى الله عليه و آله و سلم) رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي. ما لا يعلمون منّة على من لا يعلم، لا على العالم أيضاً و هكذ و قوله تعالى ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَنْنَةً على من وقع فى الحرج، لا على مطلق الأمة، و هو ظاهر. فعليه لو كان الحكم على خلاف الامتنان بالنسبة إلى صاحب العناوين، يمكن أن يقال: لا يشمل مورداً لا يكون فيه الامتنان، و أمّا إذا كان بالنسبة إليه امتنائياً لا بالنسبة إلى غيره، فلا محيص إلا من الأخذ بالإطلاق، فتدبر حتّى لا تنوهم التناقض بين صدر كلامنا و ذيله» كتاب البيع، ج1، صص526 و527.